

## پینغمبر خوبان در ادب پارسی

پریسا داوری\*

### چکیده

داستان سراسر ماجرای حضرت یوسف (ع) جزء تاثیرگذارترین داستان‌ها بر ادبیات پارسی است. وسعت و تنوع این داستان و تأثیرات متنوع و متفاوتی که از آن در بین متون ادب فارسی دیده می‌شود آن را از قصص سایر انبیاء ممتاز می‌کند.

زمینه‌ی اصلی بررسی داستان در ادبیات مبتنی بر مطالبی است که در قرآن کریم، تورات، تفاسیر و کتب قصص الانبیاء در مورد یوسف آمده است که از ذکر آن تفصیل اجتناب کردیم و تمام هم خود را بر بیان تأثیر داستان بر ادبیات نهادیم.

این قلم پس از بررسی امهات متون نظم و نثر فارسی انواع این تأثیرات را (چه از نظر کمی و چه کیفی) باز نموده و بدین منظور به تفکیک ادوار شعر فارسی از این حیث پرداخته است و این نکته (کیفیت و کمیت تأثیر داستان) را در آثار برخی شعرا مانند خاقانی، نظامی، مولوی و... به طور خاص برای بحث شایسته و بایسته دانسته است.

مطلب دیگر استفاده از برخی قسمت‌های داستان در آثار این بزرگان است که باز در دوره‌های مختلف و در اشخاص مختلف بسته به تفکر غالب در آن دوره یا آن فرد متفاوت است و ما به تک تک آن موارد هم پرداخته و سرانجام انواع این اشارات تلمیحی به داستان است که با نمونه باز گفته‌ایم. به هر روی به نظر می‌رسد فراز و فرودی که در ذات داستان یوسف وجود دارد در تأثیرپذیری شعرا و عرفای ما از داستان هم دیده می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** یوسف، یعقوب، زلیخا، ادبیات، عرفان، شعر، غزل، تلمیح

\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان (اصفهان)، عهده‌دار مکاتبات

تاریخ وصول: ۸۴/۲/۲۲ - پذیرش نهایی: ۸۴/۱۰/۲۸

## مقدمه

قصص قرآن کریم از ذخایر عظیمی است که آثار ادبی این مرز و بوم را پیوسته تحت تأثیر خویش قرار داده است چنان که اگر عناصر کمال‌آفرین این آثار را برشمیریم بی‌گمان قصص پیامبران در این میان بیش از همه جلوه می‌کند، برای مثال بخش قابل توجهی از زیبایی و فرهیگی آثار ادیبان و عارفانی مانند نظامی، سنایی، خاقانی، سعدی، مولوی، حافظ و... مرهون این قصص است.

داستان حضرت یوسف(ع) نیز از جمله‌ی این داستان‌هاست که از آغاز شعر فارسی تاکنون دستاویز ادیبان و شعرائی ما قرار گرفته است و شاید بتوان به جرأت گفت که همه‌ی بزرگان ادب ما به گونه‌ای از این داستان بهره برده‌اند.<sup>۱</sup> کاربرد و تأثیر قصه‌های پیامبران در ادبیات فارسی به تنوع اندیشه‌های شعرا و ادبای ما بستگی دارد.

در مورد تأثیر داستان یوسف با توجه به این که به دوره‌ی خاصی مربوط نمی‌شود و در کل ادبیات مورد بررسی قرار گرفته است لذا به تفکیک ادوار شعر فارسی و نوع تأثیرپذیری از داستان در هر دوره می‌پردازیم.

در محدوده‌ی سبک خراسانی و شعر تا قرن ششم این تأثیر اغلب به شعرای مداح مربوط می‌شود که در نگاهی کلی به نظر می‌رسد که بدون افت و خیز و کمابیش مشابه یکدیگر باشد. چنان که شعرائی مداح از این مایه‌های تلمیحی در جهت مدح و دریافت صله از امرا و پادشاهان استفاده کرده‌اند. البته باید گفت اگرچه تأثیرات داستان یوسف در این محدوده (تا قرن ششم) به تنوع دوره‌های بعد نیست و سبک و سیاق کار شعرای این دوره در برخورد با مایه‌های تلمیحی این داستان مشابه هم است [چون سبک کار و تفکر و نوع شعرشان (مدح، قصیده، و تا حدی غزل) یکی است] ولی در بین آن‌ها استثناهایی چون سنایی هم دیده می‌شوند. برای مثال سنایی داستان را بستری برای بیان مفاهیم ناب عرفانی می‌کند و اجزای داستان در آثار او جنبه‌ی سمبلیک و تمثیلی می‌یابند مثلاً یوسف در چاه را نماد جان و روح به دام تن و نفس گرفتار آمده می‌داند و می‌گوید:

۱- لازم به ذکر است که در برخی از دیوان‌های شعری نامی از یوسف و تلمیحات مربوط به او وجود ندارد نظیر دیوان فلکی‌شروانی، مهستی گنجوی، شرفنامه و شاهنامه فردوسی، نیز در برخی متون عرفانی مثل: صد میدان، منازل‌السرائین، نورالعلوم، چهل مجلس، مقامات زنده پیل و رسائل خواجه عبدالله انصاری.

گر تو را تاج و تخت باید و جاه  
یوسف تو به چاه درمانده‌ست  
رسن از درد ساز و دلسو از آه  
چه نشینی مقیم در بن چاه  
دل تو سوره‌ی سغه خوانده‌ست  
یوسف خویش را برآر از چاه  
(حدیقه الحقیقه/۱۷۹)

از قرن پنجم که بگذریم در شعر شعرای سبک آذربایجانی مثل خاقانی یا توجه به وسعت دانش و مخیل تر بودن شعرش به نسبت سایر شعرای مداح، ضمن استفاده از این داستان در جهت مدح اختلافی کیفی در نوع بهره‌گیری از داستان در اشعارش دیده می‌شود و جالب است که از لحاظ کمی هم به نسبت سایرین حجم بیش‌تری از اشعارش را به داستان پیامبران (خصوصاً در این‌جا یوسف) اختصاص داده است.

در سبک عراقی با توجه به شیوع عرفان و رواج غزل، نگاه شعرا به ماجراهای داستان یوسف متفاوت از سبک خراسانی است. برای مثال در عالم تنزل و عشق همه‌جا نام معشوق در کنار یوسف ذکر می‌شود حال یا به‌موجب تشبیه یا به استعاره که بخش عظیمی از تلمیحات شعرای غزل‌سرا به داستان به این مطلب اختصاص دارد.

داستان یوسف، در متون عرفانی جهت بیان تعبیر عرفانی آمده است و عرفا به این مقصود حتی از حواشی و داستان‌های افزون بر اصل ماجرا نیز به نحوی استفاده کرده‌اند. برای نمونه ماجرای پارچه نهادن زلیخا بر بت خویش هنگام ابراز عشق به یوسف یا خانه آبیگینه ساختن زلیخا.

در عرفان زلیخا عشقی واقعی دارد و در مورد او از هوس سخن گفته نمی‌شود و نماد یک عاشق واقعی است و پیوسته او بی‌گناه و عشق او پاک معرفی می‌شود و شعرا و عرفا سعی در برائت ساحت او دارند.

در شعر فارسی تا قرن ششم از عشق زلیخا سخنی در میان نیست و مرتبه‌ی عشق قائل شدن برای زلیخا از قرن هفتم به بعد به تأثیر از عرفا در شعر فارسی دیده می‌شود.<sup>۱</sup> و در آثار کسانی مثل اهل‌ی و صائب به‌عنوان نگاهی متفاوت قابل توجه است.

۱- و به‌نظر می‌رسد که موضوع خواب دیدن زلیخا در کودکی و عاشق شدن او بر یوسف با توجه به رشد عرفان به‌عنوان راهی برای توجیه عشق زلیخا و عالی و الهی و پاک نشان دادن آن توسط امثال جامی در یوسف و زلیخایش مطرح می‌شود. به‌خصوص این‌که جامی خاطر نشان می‌کند که زلیخا چون در ابتدا از معنی بی‌خبر بود فقط صورت یوسف را دید و شیفته‌ی او شد و

از آن معنی اگر آگاه بودی یکی از واصلان راه بودی

ربود در صف عشاق از آن زلیخا گوی که در محبت یوسف ز هیچ مرد نماند

(اهلی شیرازی، کلیات اشعار/۲۲۵)

در عرفان از عشق زنان مصر به تلوین یاد می‌شود و در مقابل عشق زلیخا کم ارزش تر می‌نماید ولی در شعر فارسی زنان مصر هم سمبل عاشق‌اند. شخصیت‌ها و ماجراهای داستان جنبه‌ی تمثیلی پیدا می‌کنند و این نگاه تمثیلی در اشعار سنایی، عطار، مولوی (خصوصاً در کلیات شمس) و در ادوار بعد در اشعار قاسم انوار، صائب و صفای اصفهانی بیش از سایرین دیده می‌شود.

تا قرن ششم شعرا در تشبیه ممدوح و معشوق به یوسف، بیش تر به مشخصه‌ی ظاهری‌اش یعنی جمال او چشم دارند و هر چه پیش تر می‌رویم جمال معنوی هم مشخصه‌ی او می‌شود.

خدای یوسف صدیق را عزیز نکرد به خوب رویی، لیکن به خوب کرداری  
و این دو توأمانی می‌شوند که در وجود معشوق نیز وجود دارند و از او یوسف دیگری می‌سازند.

نظرگاه شعرای مکتب وقوع مثل وحشی بافقی هم به داستان قابل توجه است. از آن‌جا که وی در اغلب غزلیاتش خود را نسبت به معشوق بی‌تفاوت نشان می‌دهد و حتی او را تهدید می‌کند که:

جستم از دام، به دام آر گرفتار دگر من نه آنم که فریب تو خورم بار دگر  
حسن یوسف را هم بی‌اعتبار می‌داند زیرا معشوق یوسف اوست و او سر دیده‌ور شدن  
مثل یعقوب را ندارد:

شوق یوسف آگرم ثانی یعقوب کند دارم آن تاب کز او دیده منور نکند  
(وحشی بافقی، دیوان/۱۰۷)

و در آن ترکیب‌بند معروفش  
دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید

ولی چون بود در صورت گرفتار نشد در اول از معنی خیردار

(جامی، یوسف و زلیخا/۵۰)

و قدم به قدم به کمال عشق او اشاره می‌کند تا این‌که در پایان منظومه این زلیخاست که عشق یوسف را در مقابل عشق حق ناچیز می‌بیند و عشقش الهی می‌شود.

گوید:

نرگس غمزه زنش این همه بیمار نداشت  
 سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت  
 این همه مشتری و گرمی بازار نداشت  
 یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت  
 اول آن کس که خریدار شدش من بودم  
 باعث گرمی بازار شدش من بودم  
 عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او  
 داد رسوائی من شهرت زیبایی او  
 بس که دادم همه جا شرح دلارایی او

شهر پرگشت ز غوغای تماشایی او...  
 (همان/۲۷۳)

شاعر وقوعی بر معشوق منت دارد و بازار گرمی او را به واسطه‌ی خود می‌داند و به  
 طور ضمنی زلیخا را ذی‌حق می‌داند:  
 از عشق من، گر آن مه، افسانه شد چو یوسف

او جامه چاک آمد من سینه چاک گشتم  
 (اهلی شیرازی، کلیات اشعار/۲۲۵)

و از عزت یوسف و بی‌نصیبی خود گله دارد:

یوسف عزیز مصر شد و ما ز شوق او

حیران هنوز بر سر بازار مانده‌ایم  
 (همان/۳۲۷)

در شعر وقوعی عاشق از بوی پیراهن مستغنی است و عشاق هم‌چون یعقوب و زلیخا  
 ذی‌حقتند و یوسف هم‌چو معشوق بی‌وفا و معشوق حتی از او هم بی‌وفاتر است:  
 یوسف که ازو آن همه خونابه کشیدند

عاشق کش و بی‌باک بدین رنگ نبوده است

(بابا فغانی، دیوان/۱۰۸)

در این تفکر بینا شدن چشم یعقوب و رسیدن بوی پیراهن به او از جذب‌ه‌ی یعقوب  
 است نه معجزه‌ی یوسف. در نگاه این شعرا وفا و حسن ذاتی و معنوی یوسف باعث عزیزی او

می‌شود زیرا شاعر از بی‌وفایی معشوق گله‌مند است پس نمونه می‌آورد که یوسف هم با همه‌ی حسنش به دلیل وفایش مورد توجه واقع شد پس تو هم این قدر بی‌وفایی نکن:

شاه حسن آن کس بود کاو را بود حسن و وفا

یوسف از خوبی به ملک حسن، شاهنشاه نگشت

(اهلی شیرازی، کلیات اشعار/۱۱۳)

و نیز از آن‌جا که دلیل محنت یوسف را نیز حسن او می‌دانند پس معشوق سرکش را متوجه بی‌ارزشی و ناپایداری حسن او می‌کنند. و همین نگاه به داستان باعث می‌شود که یوسف (معشوق بی‌وفا) در داستان متهم به بی‌توجهی به یعقوب (با وجود آن‌همه امکاناتی که در آن‌جا هست) در طول مدتی که در مصر است بشود.

سال‌ها پرورد یوسف را به جان یعقوب زار

چون عزیز مصر گشت او را تمام از یاد برد

(همان/۱۲۵)

اهلی شیرازی در تلفیق بخش‌های داستان و مضامین شعر عاشقانه به طرز زیبا و استادانه عمل می‌کند مثلاً وقتی از برتری حسن معشوق نسبت به یوسف سخن می‌گوید ماجرای بندگی یوسف را نیز (که مربوط به بخش دیگری از داستان است) مطرح می‌کند:

شاه حسنی سزد که گویی هست یوسف مصر زرخریده‌ی من

(همان/۵۳۳)

لعل لب آمیخته شهدش به شیر یوسف از آن فتنه‌ی عهدش، بشیر

(همان/۶۳۶)

شکست حسن تو بازار نیکوان ار نه هنوز فتنه‌ی یوسف در انجمن بودی

(همان/۳۸۱)

هر چه از سبک عراقی پیش می‌رویم و به سبک هندی نزدیک می‌شویم توجه شعرا به تلمیحات داستان در جهت خلق مضمون‌های تازه است:

خست چرخ که صد جامه‌ی اطلس دارد

تا به حدی است که پیراهن یوسف چاه است

(صائب، دیوان/۷۵۳/۲)

و در این شیوه از جزئی‌ترین مطالبی که در پیرامون داستان یوسف گفته‌اند غافل نشده‌اند و از این منظر مضامین بکر است برای مثال:

عشق هیبهات است در خلوت شود غافل زحسن

نیست در زندان، زلیخا از مه کنعان جدا

(همان / ۸/۱)

و شاعر به ارتباط دادن مسائلی که گاه از چشم هر کسی پنهان است دست می‌زند مثلاً  
ارتباط نیل و یوسف:

یوسف من زیر لب تا کی گذاری خال نیل

این کبوتر در خور چاه زنخدان تو نیست

(همان / ۶۵۳/۲)

این نگاه متفاوت شعرای مورد نظر ما تا جایی است که پاسخ‌هایی که به برخی شبهات داستان و سؤالاتی که در کل ماجراها در ذهن آدمی ایجاد می‌شود، می‌دهند بسیار متفاوت از شعرای قبل از آن‌هاست. مثلاً صائب بر خلاف همه‌ی شعرا که تنها حسد و ظلم برادران را منکوب می‌کنند یک‌جا همین سیلی اخوان را باعث عزت یوسف می‌داند:

روی یوسف تا کبود از سیلی اخوان نشد

هم‌چو روی نیل بر مصرش روان، فرمان نشد

(همان / ۱۱۹۹/۳)

یا پیوسته از محاسن غربتی که یوسف در پی این ماجراها بدان گرفتار شد می‌گوید:

شد یوسف آن‌که رشته‌ی حب‌الوطن گسیخت

آمد برون ز چاه کسی کاین رسن گسیخت

(همان / ۹۱۲/۲)

تا برآمد از وطن یوسف، عزیز مصر شد

دانگ، گوهر در زمین پاکِ غربت می‌شود

(همان / ۱۳۱۶/۳)

۱- که از ارتباط معشوق و نیل بر چهره نهادن او جهت دفع چشم زخم با ارتباطی (مراعات‌النظیری) که بین یوسف و نیل در داستان (به لحاظ بودنش در مصر) هست نباید غافل شد. (آیا از نیل استفاده کردن معشوق با توجه به تشابه او به یوسف در حسن، ارتباطی به ارتباط نیل و یوسف دارد و از آن‌جا گرفته شده است یا تنها به دلیل هم‌نامی این نیل با آن نیل چنین گمانی در ذهن ایجاد می‌شود؟)

سفر کن تا چو یوسف شمع امیدت شود روشن

که گردد کور هر کس رو به دیوار وطن دارد<sup>۱</sup>

(همان/۱۴۲۶)

شعرای مورد نظر ما برخلاف شعرای سبک خراسانی که همه جا بحث جاه و چاه را مطرح می‌کنند و چاهی بودن یوسف را امتیازی می‌دانند که باعث عزت او شده، چاهی و زندانی بودن یوسف را (در مقابل معشوق که پیوسته از او سرست) نقصی برای او می‌دانند مثلاً اهلی شیرازی می‌گوید:

من چه کارم با حدیث یوسف زندانی است

بندهی آن سرو آزادم که از مکتب رسد

(اهلی، کلیات اشعار/۱۷۵)

و یک‌دسته تعابیر<sup>۲</sup> ازین زاویه (خلق مضمون) در شعر راه یافته است مثل پیراهن عصمت، شبیخون هوس:

مباش ای پاکدامن از شبیخون هوس ایمن کزین بی‌آبرو پیراهن یوسف رفودارد

(صائب، دیوان/۱۴۳۰/۳)

یا ترکیب «دست‌انداز شوق» که خودش توجیهی برای زلیخاست (یعنی نظر شاعر را در مورد ماجرا باز می‌گوید):

دامن پاکان ندارد تاب دست‌انداز شوق بوی پیراهن ز مصر آخر ره کنعان گرفت

(همان/۶۹۵/۲)

و یا این که صائب به جای زلیخا از واژه‌ی تهمت یا هوس یا عشق استفاده می‌کند. از آن جا که مسأله‌ی خلق مضمون اصلی‌ترین دغدغه‌ی صائب در استفاده از داستان یوسف است لذا وی نماینده و پیشرو یک نگاه نو و متفاوت از شعر پیشینیان نسبت به داستان است برای مثال در تفاوت تأثیر از ماجرای جوان شدن زلیخا در شعر باید گفت که این ماجرا

۱- البته این مطلب (یعنی بحث ارزش و حسن غربت و سفر) را به تغییری که در اوضاع ادبی جامعه‌ی ایران در عصر صفوی ایجاد شده بود باید مربوط دانست ضمن این که این موارد نگاه شخصی شاعر به تلمیحات داستان است مثل موضوع تفاخری که تا قرن ششم در تلمیحات شعرا از داستان وجود دارد لذا صائب با توجه به رنجی که در وطن می‌کشد در ترغیب به جلای وطن می‌گوید:

که در صحرائی پر چاه وطن فهمیده نه پا را

(همان/۱۷۷/۱)

ز چاه افتادن یوسف همین آواز می‌آید



در شعر شعرای سبک خراسانی جهت وصف طبیعت و ممدوح بیش‌تر جلوه دارد حال آن‌که صائب دلیل این ماجرا را به قضیه‌ی عشق و انتقام عشق از یوسف و ورق‌گردانی عشق مربوط می‌کند که شاید دلیل این نگاه صائب به ماجرا اینست که در شعر او رنگی از عرفان هم هست و در خلق مضامین از نکات عالی عرفانی هم سخن می‌گوید:

کار با جذبیه‌ی عشق است عزیزان ورنه بوی پیراهن یوسف گرهی بر یادست  
(همان/۲۱۷)

و به‌عنوان نمونه‌ی دیگر «استغنا از خلق» مضمون بسیاری از اشعار اوست:

چون زلیخا نیست چشم من به تشریف وصال

جامه‌ی پوشیده‌ی من بوی پیراهن بس است  
(همان/۵۰۹)

خمار آلوده‌ی یوسف به پیراهن نمی‌سازد

ز پیش چشم من بردار این مینای خالی را  
(همان/۲۱۹/۱)

یعنی عاشق تمامیت خواهست چه:

هر که قانع شد به بوی گل ز گل در پرده ماند

بوی پیراهن حجاب یوسف سیمین تن است  
(همان/۵۳۴/۲)

صائب شارح سخنان مولوی در عشق است (منتها با نگاه مضمون‌ساز خودش) و از امثال شیخ اشراق هم متأثر بوده است برای نمونه شیخ اشراق در رساله‌ی عشق خود از برادری حسن و حزن و عشق می‌گوید و از داستان یوسف در ضمن آن سخن می‌گوید. صائب در اشعاری که در مورد توجه زلیخا به یوسف و وصال این دو گفته ازین مطلب (غیرمستقیم) یاد کرده است:

عشق هیهات است در خلوت شود غاقل ز حسن

نیست در زندان زلیخا از مه کنعان جدا  
(همان/۸/۱)

حسن را در عشق می‌جوید دل دانای ما

بوی یوسف از گریبان زلیخا می‌کشد  
(همان/۱۲۰/۱/۳)

و با توجه ویژه‌ای که او به زلیخا در داستان دارد علی‌رغم اییاتی که شبیه شعرای دیگر در دفاع از پاکدامنی یوسف و محکوم کردن زلیخا دارد (البته بر خلاف آنان زلیخا را مستقیماً مورد طعن قرار نمی‌دهد) مثل:

یوسف من از زلیخامشربان دامن بکش سر به کنعان حیا چون بوی پیراهن بکش  
(همان/۵/۳۵۲۴)

به قصد شکار مضمون (متفاوت با بیت بالا) می‌گوید:

هر که پیراهن به بدنامی درید آسوده شد بر زلیخا طعن ارباب ملامت بار نیست  
(همان/۲/۶۳۶۲)

تفاوت دیگر نگاه او به داستان (برای مثال) نسبت به صباست که از آن‌جا که بوی پیراهن را با خود دارد همه‌ی شعرا او را نویدبخش و محرم راز می‌دانند ولی صائب مضمون نویی می‌سازد که:

ای صبا ی بی‌مروت برق‌تازی واگذار روح بیمار زلیخا همره پیراهن است  
(همان/۱۷۶)

مطلب قابل توجه دیگر در مورد استفاده از تلمیحات داستان در سبک هندی و حدود آن دوره، توجه به امثال و حکم و مضامین حکمی داستان و ساختن ارسال‌المثل‌های ماندگار و زیبا در قالب اشعارست. برای مثال اهلی گفته:

از آن در دیده یعقوبش غم یوسف غبار آرد

که عشق آموختن پیرانه‌سر کوری به بار آرد  
(اهلی، کلیات اشعار/۲۰۰)

به هر حال بین شعرای دوره‌ی اول شعر فارسی در آوردن تلمیحات داستان نگاه‌ها تقریباً مشابه است و به‌صورتی مستقیم به داستان اشاره می‌کنند و تفاوت در نگاه و تنوع در نوع آوردن تلمیحات در شعر با شیوع عرفان و رواج غزل از دوره‌ی دوم آغاز و در سبک هندی و سال‌های حدود آن بیش‌تر می‌شود.

در دوره‌ی بازگشت ادبی نوآوری‌یی در زمینه‌ی تلمیحات وجود ندارد و شعرا اگر ممدوح خویش را توصیف می‌کنند به تقلید از شعرای دوره‌ی نخست او را یوسف‌لقا می‌دانند. سروش اصفهانی گوید:

ای که تو را حق جمال یوسف داده است حکمت داوودی و جلال سلیمان  
(سروش اصفهانی، دیوان/۳۷۸)

خیز از تو دعا و از من آمین  
(آذر بیگدلی، دیوان/۵۰۲)

تو یوسفی و من ابن‌یامین

و اگر خواسته‌اند نوآوری کنند دلچسب نیست:

داستان من و احسان تو از روی قیاس

قصه‌ی یوسف و آن بوی خوش پیرهن است

(سروش اصفهانی، دیوان/۴۵۶)

نکته‌ی ممتاز این شعرا در تأثیرپذیری از داستان، نگاه دینی آن‌ها به ماجراهای

داستان است که البته خاص این دوره نیست مثلاً اهلی شیرازی گوید:

جان عزیز بر سر بازار یا علی

صد یوسف آورد به خریداریت ز شوق

(اهلی، کلیات اشعار/۵۰۹)

دیده‌ی یعقوب کز هجران یوسف بسته شد

هجر او وصلی است از هجران زین العابدین

(همان/۵۲۰)

بابا فتائی نیز نمونه‌هایی درین خصوص دارد:

چو پیش آرد شهید کربلا پیراهن خونین

بود رنگ قمیص از خون یوسف، شهرتی کاذب

(بابا فتائی، دیوان/۱۱)

ستم آن بود کز انگور مأمون بر امام آمد

نه آن تلخی که بود از میوه‌ی دل، پیر کتغان را

(همان/۷)

ولی در دوره‌ی مورد بحث ما این مطلب شدت بیش‌تری دارد مثلاً سروش اصفهانی

اهل بیت و آل رسول را نجات‌دهنده‌ی یوسف از چاه محنت می‌داند و شفای اصفهانی

علی(ع) را تنها کسی می‌داند که می‌تواند یوسف را از چاه برکشد.

درین دوره ادبیات مدحی به تقلید از سبک خراسانی دوباره باب می‌شود ولی

نوآوری‌یی درین زمینه هم دیده نمی‌شود و شعرا تنها به همان مضامین قبلی رنگ دینی

می‌زنند و مثلاً به‌جای ممدوح نام یکی از شخصیت‌های دینی را می‌گذارند و این شخصیت‌ها را بر یوسف و یعقوب ترجیح می‌دهند.<sup>۱</sup>

یوسف رکابدار و سلیمان جنبیه‌کش  
موسی سلاح‌دارش و عیسی سپاهدار  
(سروش، دیوان/۵۸)

مثلاً حزن یعقوب در مقابل حزن امام حسین و قصه‌ی دردناک شهادت او ناچیز می‌نماید:<sup>۲</sup>

۱- البته این ترجیح به‌خصوص در مورد پیامبر اکرم(ص) در شعر نظامی به عنوان یک ویژگی به چشم می‌خورد. یعنی هر جا نام پیامبری در میان است از رسول اکرم(ص) یاد می‌کند و او را از سایرین به دلایلی برتر می‌داند.

۲- جالب است که در بیان این ترجیح و با داشتن این نگاه دینی (در میان کتبی که پیرامون داستان یوسف نوشته شده است) کتبی وجود دارد که مشخصاً داستان یوسف را بستر مناسبی برای گریز به ماجرای کربلا قرار داده‌اند مثل احسن‌القصص نوشته‌ی میرک بخاری که در عهد صفوی نوشته شده و نیز یوسف و زئینا از احمد کاتب یزدی که شامل برخی مراثی امام حسین است با یک مقدمه، خاتمه و ۱۲ فصل شامل داستان یوسف و گریزهایی مناسب احوال سیدالشهدا که نسخ آن در موزه‌ی بریتانیا، دانشگاه‌تهران و حضرت عبدالعظیم موجود است.

و نیز یوسفیه از محمدعلی بن زین‌العابدین علویچه‌ای (۱۳۸۰) در احوال یوسف و تشبیه او به امیر و حسین، یوسفیه از میرزا هادی نائینی ترجمه‌ی کاتب محمدکاظم بن محمدجعفر استرآبادی و تقدیم به فتحعلی‌شاه در مورد قصه‌ی یوسف و تطبیق آن با حوادث کربلا. این کتاب با این ابیات آغاز می‌شود:

|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| خواهم از یوسف کنم وصفی بیان | تا حدیثی آورم اندر میان  |
| متصل از او زبان من به کار   | حرف یوسف هست نقل مستعار  |
| خوشتر آن باشد که سر دلبران  | گفته آید در حدیث دیگران  |
| من به نقل یوسفم اندر سخن    | هست مقصودم حسین ممتحن    |
| ای حسین ای یوسف مصر وفا     | صد هزاران یوسفت بادا فدا |
| آن‌چه در قرآن یوسف داستان   | داستان توست نزد راستان   |

وی شأن نزول سوره‌ی یوسف را نیز به ماجرای حزن پیامبر از مرگ حسین مربوط می‌داند چنان‌که می‌نویسد:

«روزی سید کائنات و خلاصه‌ی موجودات نشسته بود که امام حسن و امام حسین بر کنار نشانده لب بر لب امام حسن می‌نهاد و زمانی بر روی امام حسین که ناگاه جبرئیل از جانب ربّ جلیل در رسید و عرض کرد یا رسول‌الله ایحبهما؟ آیا حسن و حسین را دوست داری. حضرت فرمود نعم اولادنا اکبادنا چگونه دوست ندارم که دو پاره‌ی جگر منند. بعد از آن جبرئیل عرض کرد که ای سید جمیل، ملک جلیل می‌فرماید»

## امّ لیلایا منم یعقوبِ حزن

زان همی گریم بر این یوسف چو مزین

(سروش، دیوان/ ۵۷۰)

که ای حیب من آگاه باش که یکی از دو فرزند ارجمند تو را به زهر از پا در آورند و دیگری را به تیغ بی‌دریغ سر بردارند. حضرت رسول چون این قضیه را شنید به گریه درآمد و فرمود من یفعل بهما؟ با جگر گوشگان من این بی‌حرمتی که کند؟ جبرئیل عرض کرد جمعی باشند از امت تو با وجود این که دعوی ایمان کنند ایشان را بکشند به زاری، حضرت فرمود یؤمنون بی ویرجون شفاعتی و یقتلون اولادی؟ ایمان به من آوردند و امید شفاعت از من دارند و با وجود این اولاد مرا می‌کشند. جبرئیل عرض کرد بلی یا رسول‌الله. حضرت رسول از جفای امت بسیار گریان شد. جبرئیل برای خاطر تسلی آن حضرت پیغام الهی را به حضرت رسالت پناهی رسانید نحن نقص علیک... (یوسفیه/ ۲).

بعد از آن شروع به نقل داستان یوسف با ذکر آیات سوره می‌کند و جای به جای به ماجرای کربلا گریز می‌زند به عنوان مثال وقتی از یهودا که مانع قتل یوسف می‌شود سخن می‌گوید از بی‌یار و یآوری امام حسین در کربلا می‌گوید (ص ۴) یا در جای دیگر گوید:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| عشق، یوسف را عذار ماه داد | زان زلیخا را غم جانکاه داد |
| عشق گویم فاش اندر کربلاست | عاشق شوریده سر از تن جداست |

(ص ۶)

و یاری خواستن و التماس یوسف از برادران در ماجرای به چاه انداختنش را به یاری خواستن امام از دشمنان برای تشنگی فرزندش مربوط می‌کند. (۸)

هر کدام از قسمت‌های داستان یوسف با نام یک مجلس آمده است برای مثال مجلس چهاردهم: دادن یوسف پیراهن خود را از جهت پدر.

هم‌چنین در حاشیه‌ی کتاب، ترجیع‌بند محتشم کاشانی و چهارده‌بند شعر صباحی در مورد وقایع عاشورا آمده است این نسخه در کتاب‌خانه‌ی ملی موجود است.

غیر از این کتاب یوسفیه: فتح‌الله شیبانی، یوسفیه مولوی خواجه عابد حسین. یوسفیه فارسی ملمّع در مواظ و اخلاق و تاریخ معصومین و مناقب و مصائبشان از مهدی‌بن عبدالهادی مازندرانی، یوسفیه در اصول عقاید و اعمال نماز از جمال‌الدین ابوالقاسم خوئی (۱۲۲۳) شامل: احوال یوسف و گریز به شهدای کربلا به مناسبت حوادث داستان مثلاً وی بعد از بحث رسیدن یعقوب به یوسف ماجرا را با امام حسین مقایسه می‌کند و او را یعقوب ص ۳۰۲.

و کتبی شبیه و با این موضوع (داستان یوسف و گریز به کربلا) مثل احسن‌القصص به نثر از نویسندگانی گننام متعلق به عصر صفوی (نقل از سعید نفیسی در یوسف و زلیخا رضا خلیلی، ص ۹) و احسن‌القصص از ابوالقاسم خوئی (۱۲۲۳) شامل: احوال یوسف و گریز به شهدای کربلا به مناسبت حوادث داستان مثلاً وی بعد از بحث رسیدن یعقوب به یوسف ماجرا را با امام حسین مقایسه می‌کند و او را یعقوب کربلا می‌نامد.

یا:

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| سرگذشت یوسف و یعقوب را   | شرح چاه و محبس دلکوب را    |
| قصه‌ی یحیی و تیمار پدر   | که بریدندش میان طشت، سر    |
| چشم عبرت برگشا و باز بین | که کدامین قصه باشد دردگین  |
| قصه‌ی شاه شهیدان با پسر  | یا که از آن انبیای خوش‌سیر |
|                          | (همان/۵۶۹)                 |

در هر حال در دوره‌ی بازگشت به استثنای کسی مثل فروغی بسطامی شاعر مبتکری در کاربرد تلمیحات داستان کمتر سراغ داریم.

در عصر مشروطه نگاه شعرا به ماجراهای داستان ناظر بر روحیه‌ی آزادی‌خواه و انقلابی آن‌هاست برای مثال عارف می‌گوید:

|                            |                                 |
|----------------------------|---------------------------------|
| یوسف مشروطه ز چه بر کشیدیم | آخ که چون گرگ خود او را دریدیم  |
| پیرهنی در بر یعقوب دریدیم  | هیچ ز اخوان کسی حاشا ندارد      |
|                            | (عارف قزوینی شاعر ملی ایران/۲۰) |

و یا اقبال لاهوری که یکی از پایه‌های تفکرش خودنگری و خودشناسی است با اشاره به داستان یوسف می‌گوید:

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| در خودی کن صورت یوسف مقام | از اسیری تا شهنشاهی خرام |
|---------------------------|--------------------------|

هرچه پیش‌تر می‌آییم یعنی در دوره‌ی ما (معاصر) درصد تلمیحات شعرا به داستان به‌صورتی محسوس‌تر از نظر کمی و چه از نظر کیفی تنزل کرده است و مضمون ابیات شعرای این دوره مثل شهریار و بهار (در صورت داشتن تلمیح) با شعرای ادوار گذشته یکی است و نکته‌ی جالب توجهی که حاصل نگاه متفاوت آن‌ها به داستان باشد در آن دیده نمی‌شود.

در جمع‌بندی آن‌چه گذشت باید گفت که ما به تعداد شعرا نگاه‌های متفاوت به ماجراهای داستان داریم و حتی گاه از یک شاعر درجه‌ی سوم مثل سیف اسفرننگی بیت بلیغ و متفاوتی دیده می‌شود که قابل توجه است. و شاید تعدد این مسأله به‌خاطر تضادی است که در خود داستان موجودست یعنی داستان مجموعه‌ای از تضادهاست برای مثال خاصیت‌های چندگانه و متفاوت عشق در داستان که جایی باعث محنت یوسف و حسد برادران و یک‌جا باعث تهمتی و زندانی شدنش و سرانجام زندانی شدن او سبب اثبات بی‌گناهی و رهایی او و در پایان داستان باعث وصل او با زلیخا می‌شود. و یا مسأله‌ی خواب که یک جا موجب

حسادت و آزار برادران به یوسف و جای دیگر باعث رهایی یوسف از زندان می‌شود. پیراهن یک بار به خاطر دریده نشدن باعث رسوایی برادران و باری به خاطر دریده شدن، باعث رسوایی زلیخا می‌شود، یک جا نور از چشم یعقوب می‌گیرد و جای دیگر نور را به چشم او برمی‌گرداند. به هر حال داستان یوسف در ذات خود با افت و خیز بسیار همراه است و این افت و خیز در تأثیرپذیری شعرا از داستان هم به چشم می‌خورد.

اما بپردازیم به انواع این تأثیرپذیری. (نحوه‌ی اشارت تلمیحی شعرا به داستان). تلمیح به داستان گاه بسیار ساده است و در حد یک تشبیه و برداشتی آزاد از واقعه است. خاقانی می‌گوید:

یوسف خورشید بین بر تخت و مصر آسمان

زهره پیشش چون زلیخا گوهرافشان می‌کند

(سراج‌الدین خراسانی، دیوان/۱۲)

گاه تنها تناسب الفاظ و تداعی معانی است که باعث اشاره به داستان یوسف می‌شود برای مثال در اشعار مدحی گاه تنها هم‌نامی ممدوح با یوسف<sup>۱</sup> شاعر را به صرافت طرح داستان یوسف می‌اندازد حال اگر مشابهتی هم میان زندگی ممدوح با یوسف وجود داشته باشد این امر صدچندان تقویت می‌شود. به عنوان مثال خاقانی در مدح سیف‌الدین مظفرین محمد صاحب دربند گفته:

تالله هیت لک اقربی لا تنفر

(خاقانی، دیوان/۹۵۴)

یا شبه یوسف فزت عن سجن الدجی

یا در مرثیه‌ی عمادالدین ابوالموهوب ابهری گفته:

پس صید شده چه زمین را

او چاه ز بعد سروری یافت

این زال ضریر چون زلیخا

آن یوسف بعد چه سری یافت

زین یوسف تازه گشت و بینا

۱- گاه این هم‌نامی ممدوح با یوسف یا یعقوب در طرح داستان و اشاره به تلمیحات آن به کمک شاعر می‌آید و گونه‌های مراعات‌النظیر می‌سازد. جامی یوسف و زلیخای خود را به سلطان یعقوب ترکمان تقدیم کرده و در مقدمه‌ی اثرش گفته:

هم‌چو یوسف یگانه در خوبی

نظر التفات یعقوبی

نفر خط دلبری فرستادم

بو که یابد ز شهریار جهان

(هفت اورنگ [یوسف و زلیخا]/۲۳۴)

یعنی فسوی که دشمنش بود  
عیسی ز حسد بزرگتر نیست  
(تحفه‌العراقین/۳۳۱)

یوسف شده و قلب یوسف  
حاسد شدن هنر، هنر نیست

حتی نام مصر هم او را به یاد یوسف می‌اندازد چنان که در مدح یحیی بن محمد بن یحیی گفته:

سایاخ بد کمصر احیا  
مصرالریان منه یحیی  
(خاقانی، دیوان/۹۴۹)

ها یوسف اخوه المعالی  
ریان حیاه کل مصر

و نمونه‌ی دیگر آن است که عارفی با سخن گفتن از همت به یاد آیه‌ی «هم بها» می‌افتد و این دو را به گونه‌ای به هم مربوط می‌کند که به گونه‌ای بازی با الفاظ به نظر می‌آید و گاه البته نوعی تداعی معانی<sup>۱</sup>.

گاه نحوه‌ی تلمیح به داستان اشاره‌ی مستقیم شاعر به حوادث داستان است طوری که حتی ممکن است تمام ماجرا یک‌جا از زبان شاعر گفته شود مثلاً سنایی در بدایت پادشاهی بهرامشاه (به دلیل شباهت کلی زندگی ممدوح با یوسف) گفته:

بود چون یوسف و برادر و چاه  
عاقبت گنج بود و برخوردارن  
وان بهاکردنش به هژده درم  
و او ز هژده هزار عالم بیش  
بود هژده هزار عالم راست  
کار محنت به جان رسید او را  
بر سپهر شرف خور و مه شد  
نه گدایان شدند بر در او؟  
نه کلاه آمد آن هلاک او را  
نه همه چاه یوسف آمد آن؟

مئل ایتدای دولت شاه  
بود از آغاز رنج و غم خوردن  
آن فکندن به چاه بهر آلم  
قیمتش هژده قلب یا کم و بیش  
هر درم زو چو عالمی آراست  
گرچه ز اخوان هوان رسید او را  
آخر الامر عالم و شه شد  
گرچه بودند شاه و مهتر او  
نه فکندند در مغاک او را  
چاه دانست اگر همی اخوان

۱- برای مثال آذر بیگدلی وقتی در بیان ماده تاریخی برای حفر یک چاه در وصف چاه آن‌را چاه یوسف توصیف کرده است. (آذر، دیوان/۳۰۷)



|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| چاه جاهست چون خدای دهد     | مال مارست چون گدای دهد    |
| به غلامی خرید و شد هندوش؟  | نه زلیخا ز چهره‌ی نیک‌وش  |
| خواجه آمد درم خریدی او     | پیرزن را به‌سوی دیده‌ی او |
| بنده پنداشت پادشاه آمد     | نه عزیزش چو وقت جاه آمد   |
| وین شرف چیست لطفِ بار خدای | این عطا چیست کار کارگشای  |
| (حدیقه‌الحقیقه/۵۰۷)        |                           |

گاه برخی شعرا از کثرت آگاهی از داستان و احاطه‌ی کامل بر زبان با ایجاز بی‌نظیری کل داستان یوسف را از ابتدا تا انتها به طور مجمل آورده‌اند. به نظر می‌رسد خاقانی در این شیوه از دیگران استادتر است:

چون یوسف سپهر چهارم ز چاه دی  
آمد به دلو در طلب تخت مشتری  
سیاره‌ای ز کوکبه‌ی یوسف عراق  
آمد که آمد آن فلک ملک‌پروری  
هان مژده هان که رستی ازین قحط مردمی  
هین سجده هین که جستی ازین چاه مضطری  
توجه نشین و موکب سیاره آشنا  
تو قحط بین و کوکبه‌ی یوسف ایدری  
خاقانیا چه ترسی از اخوان گرگ‌فعل  
چون در ظلال یوسف صدیق دیگری  
یا ایها عزیز بخوان در سجود شکر  
جان برفشان بضاعه مزجاه کهنتری  
کانجا که افسر سرگردنکشان بود  
او را رسد بر افسرشان صاحب‌افسری  
(خاقانی، دیوان/۱۲۵)

گاه شاعر تنها با ایهام به یک حادثه اشاره می‌کند که از زیبایی‌ها و تنوع تأثیر داستان در شعر است. نظامی می‌گوید:

سیاره‌ی شب چو بر سر چاه  
از انجمن رصدفروشان  
یوسف رویی خرید چون ماه  
شد مصر فلک چو نیل جوشان  
(نظامی، لیلی و مجنون/۱۲۸)

و جای دیگر غیرمستقیم به داستان اشاره می‌کند:

زلیخا تو را پرده‌دار سرای  
گر او را کنون زیرخاک آوری  
همیشه خرد باشدت رهنمای  
به بر جامه‌ی ننگ چاک آوری  
(عثمان مختاری، شهریارنامه/۸۱۲)

گاهی به هیچ یک از شخصیت‌های داستان در شعر اشاره ای نشده ولی در شعر بارقه‌هایی از اشاره به داستان وجود دارد:

ای بر تو قبای حسن چالاک  
صد پیرهن از محبتت چاک  
(سعدی، کلیات/۶۶۱)

دورم از پیرهنی، تشنه به خاک افتاده

دست من گیر صبا تا به گریبان بروم  
(شفایی اصفهانی، دیوان/۹۹)

یا با توجه به این که پیراهن یوسف، صبا را خوشبو کرده حتی اگر جایی از پیراهن سخنی در میان نباشد شائبه‌ی این که از داستان یوسف متأثر بوده است وجود دارد:

مگر باد صبا زان سو گذر کرد  
که مشکین بوی یار من برآمد  
(اهلی، کلیات اشعار/۱۶۳)

یا:

اول نظر دریدیم پیراهن صبوری  
آخر شد آشکارا راز نهانی ما  
(فروغی بسطامی، دیوان/۲۹)

که اگر بگوییم تلمیحی در آن وجود ندارد باز هم نمی‌توان از تأثیر داستان در ادبیات غنایی و ترکیباتی (مثل پیراهن صبوری) که احتمالاً در سایه‌ی این تأثیرپذیری ایجاد شده غافل شد.

گاه شاعر یک مایه‌ی تلمیحی را از یک جای داستان می‌گیرد و با مورد دیگری که با آن در آن محل مربوط نیست می‌آورد:

یوسف عهدی برون آی از نقاب  
تا برون آیم ازین زندان تو<sup>۱</sup>  
(عطار نیشابوری، دیوان/۴۵۸)

یا به دو پیراهن یوسف که یکی متعلق به اواسط داستان و یکی پایان داستان است با هم اشاره می‌کند:

می‌درد بر یوسف گل، پیرهن  
از نسیم بوستان رنجیده‌ام  
(شفایی اصفهانی، دیوان/۶۳۷)

عاشق ز چاک پیرهنش مُرد و زنده شد

یوسف نداشت نکهت پیراهنی چنین  
(بابا فغانی، دیوان/۳۵۰)

شد ز پیراهن از آن زخم زلیخا ناسور

که عبیرش ز غبار نظر یعقوبست  
(صائب، دیوان/۷۱۶/۲)

بوی پیراهن به دوش از جیب آن گل پیرهن

گر به مصر آید نسیمی، یوسف ارزان می‌شود  
(شفایی اصفهانی، دیوان/۵۰۴)

و در واقع تقدم و تأخر قسمت‌های داستان به هم می‌ریزد:

خصمت چو یوسف ار چه که باشد عزیز مصر

قه‌ر تو خوارش از در زندان در آورد<sup>۲</sup>

(ابن یمن، دیوان/۶۳)

یا:

در خشکسال هجران یعقوب را چه حاصل

گر آب خضر آید بیرون ز چاه یوسف

(بابا فغانی، دیوان/۳۰۱)

۱- و این درست بر عکس ماجرای یوسف است که بر اثر جمالش به زندان افتاد. در این شعر زندان ربطی به

ماجرای زندان در داستان یوسف ندارد چون بحث اصلی در این جا زیبایی یوسف است.

۲- یعنی عزیز مصر قبل از عزیز شدن یوسف او را به زندان افکند حال آن‌که در بیت گمان می‌رود که یوسف با وجود داشتن این سِمَت زندانی می‌شود.

و این مسأله یعنی خلط بخش‌های مختلف داستان در شعر صائب بیش از بقیه دیده می‌شود:

یوسف مصر شنیدی که ز اخوان چه کشید

چه توقع ز عزیزان دگر باید داشت

(صائب، دیوان/۲/۸۰۰)

یوسف عذاری را که من زندانی او گشته‌ام

از خانه بیرون می‌دوند از شوق او تصویرها

(همان/۱/۴۱۰)

هیچ کس را از عزیزان، دل به حال من نسوخت

هم‌چو یوسف پاکدامنی گناهی شد مرا

(همان/۷۰)

گاه ماجراهای مختلف چنان با هم می‌آمیزند که بیت را نیازمند توضیحی کامل می‌کند که البته اگر کسی داستان را به کمال بداند این یک مطلب «یُدْرک و لا یُوصَف» است:

دل به دست دوست همچون یوسف اندر من یزید

برده او را بی گنه افکنده در چاه دقن

(سنایی، دیوان/۵۱۹)

چو در تاریک چه یوسف، منور مشتری در شب

درو زهره بمانده زرد و حیران چون زلیخایی

(ناصر خسرو، دیوان/۲۷۶)

شاعر چند واقعه را به هم می‌آمیزد و مقصود خود را بیان می‌کند (بنابر این که فکر می‌کند خواننده‌اش به اشارات او واقف است) و خواننده تا به زوایای داستان آگاه نباشد از چند و چون سخن او مطلع نمی‌شود و چه بسا آن‌ها را بی‌ربط بداند برای مثال نظامی داستان یوسف و زلیخا و از امتحان الهی بیرون آمدن یوسف را در مقابل زلیخا با بیرون آمدن او از چاه همراه می‌کند:

روزی ازین مصر زلیخا پناه

یوسفی بی کرد و برون شد ز چاه

(نظامی، مخزن الاسرار/۵۳)

چو یوسف زین ترنج ار سر بتابی

چو نارنج از زلیخا زخم یابی

(همان خسروشیرین/۲۶۱)

من تصور می‌کنم احاطه‌ی برخی شعرا مثل خاقانی و نظامی به نکات ریز و درشت داستان باعث این خلط شده است که با کمی تأمل به هنرمندی آن‌ها پی می‌بریم. خاقانی گوید:

روز و شب گرگ‌آستی کردند و آنک ماه و مهر

بر سر یوسف دلِ مصر آستان افشاندہ‌اند

(خاقانی، دیوان/۱۰۸)

چنان که می‌بینید خاقانی بدون اشاره‌ی مستقیم به یک قسمت خاص داستان از همه‌ی لوازم داستان یاد کرده است.

گاه تنها یکی از لوازم داستان در شعر به تمام داستان اشاره می‌کند یا لااقل برای فهم آن یک مورد، دانستن همه‌ی داستان لازم است و ازین نمونه در شعر خاقانی و نظامی بسیار دیده می‌شود:

در مصر حقیقت اندر ارم<sup>۱</sup>

(همان/۶۴۷)

وین تاج دواج یوسفی را

و در این شعر دیگر که بدون اشاره به ماجرای خاصی از داستان یوسف تمام داستان به یاد می‌آید. یعنی تنها در معنی کردن بیت لازم است که ماجرا را توضیح داد ولی خود بیت مستقیماً اشاره‌ای به ماجرا ندارد:

مدام جام معانی کشند تا بغداد

(همان/۸۵۰)

به یاد حضرت تو یوسفان مصر سخن

به طور کلی باید گفت که تأثیر داستان در ادبیات تنها اشاره به ماجراهای مختلف داستان نیست زیرا اگر چنین بود جذابیت نداشت. آنچه ادبیات را ازین حیث ممتاز می‌کند زمانی است که شخصیت‌ها و ماجراهای داستان تمثیل قرار می‌گیرند خصوصاً در عرفان و یا در عالم غزل که معشوق و یوسف چنان مقابل هم قرار می‌گیرند و نکته به نکته هم‌طراز یکدیگرند که نمی‌توان باور کرد که یوسف معشوق است یا معشوق یوسف و یا جایی که نظرات شعرا در مورد ماجراهای مشترک داستان به خاطر دیدگاه‌های مختلفشان، متفاوت می‌شود برای نمونه در جریان از چاه بیرون آمدن یوسف برخی با نگاهی عرفانی به داستان، جذبه‌ی حق و عنایت او را تنها دلیل آن می‌دانند و امثال شفایی اصفهانی با نگاهی دینی این

۱- می‌تواند اشاره به زمانی داشته باشد که برادران به مصر آمدند و یوسف را شناختند و حقایق بر همه آشکار شد: تعبیر خواب یوسف و آشکار شدن دروغ برادران.

ماجرا و قدرت این نجات‌بخشی را در حدّ زور بازوی علی(ع) می‌داند. برداشت متفاوت شعرا و عرفا در مورد زلیخا نیز قابل توجه است چنان‌که در نظر بسیاری زلیخا نماد یک عاشق واقعی است و در نظر دیگران ابتدا در عشق ناقص و بعد به کمال می‌رسد. یوسف نیز در داستان با تصرفات شعرا چهره‌های متفاوتی دارد گاه که سخن از حسن اوست و معشوق به او تشبیه می‌شود در مقام معشوقی است و چون معشوق بر او ترجیح دارد به درجه‌ی عاشقی سقوط می‌کند. این ترجیح در اشعار غیرعاشقانه هم دیده می‌شود مثلاً نظامی که پیامبر اکرم(ص) را در هر شرایطی بر سایر پیامبران ترجیح می‌دهد در اغلب اشعاری که به یوسف و داستانش اشاره دارد این هدف را دنبال می‌کند چنان‌که موضوع به چاه افتادن یوسف که در نظر بسیاری زمینه‌ی عزیز مصر شدن او معرفی می‌شود از نظر او امتیازی برای یوسف به حساب نمی‌آید:

یوسف دلوی شده چون آفتاب      یونس حوتی شده چون دلو آب  
(نظامی، مخزن الاسرار/۱۶)

گاه نگاه شعرا نسبت به یک مورد تلمیحی با وجود آن‌که شیوه و تفکر حاکم بر شعرشان یکی است متفاوت است مثلاً «سیاره» در داستان یوسف از نظر برخی نوید پیروزی یوسف است و از نظر برخی مثل انوری (بنابر حوادث بعد در مصر) مقدمه‌ی بند و زندان برای یوسف دانسته می‌شود:

خמוש باش که سیاره بر احرار نهد بند

یاد آر ز سیاره و از یوسف چاهی  
(انوری، دیوان/۴۹۴)

و این تفاوت و تأثیرات مختلف از داستان حتی در آثار یک شاعر هم مشاهده می‌شود گاه یعقوب نقش عاشق یوسف را بازی می‌کند و به حزن و عشق او گرفتار است و گاه همین یعقوب معشوق حق می‌شود که خدا او را خاص می‌داند یا یوسف عاشق است و خدا معشوق که به‌جز او نباید به دیگران توجهی نشان بدهد.

برای مثال دیگر در اشعار صائب این تنوع نگاه و اختلاف مضامین (مضامین متضاد)<sup>۱</sup> چنان‌که قبلاً گفتیم ناشی از روحیه‌ی مضمون‌ساز اوست:

۱- آن‌چه از تأثیر داستان در ادبیات دیده می‌شود ناظر به تفاسیر است و اختلافی بین شعرا و مفسران در مطالب دیده نمی‌شود جز آن‌که گاه موارد مختلف داستان به طرز شاعرانه تلفیق می‌یابند. و نمونه‌های ضعیفی از عدم تطابق دیده می‌شود برای مثال این‌که یوسف به کنعان نزد پدر برگردد. صائب گوید: ﴿

همت ما نکشد منت یاری ز کسی

بوی پیراهن یوسف به صبا ارزانی

(صائب، دیوان/۳۳۳۱/۶)

بوی پیراهن دلیل راه شد یعقوب را

هست از طالب فزون، درد طلب مطلوب را

(همان/۱۲/۱)

و درصد این تنوع مضمون و نگاه در شعر اهلی هم (البته بعد از صائب) به نسبت سایرین پیش‌تر است:

نرگس چشم از نسیم جیب یوسف گر شکفت

بوی او داغ کهن بر پیر کنعان تازه کرد

(اهلی، کلیات اشعار/۲۲۸)

گاه قضایا از نظر شاعر دلایل دیگری غیر از آن‌چه در تفسیر داستان به آن می‌رسیم

پیدا می‌کنند چنان‌که به چاه افتادن یوسف به خاطر زلف معشوق است:

ای چشم بد را برقی بر روی ماه آویخته

صد یوسف گم کرده را زلفت به چاه آویخته

(عطار، دیوان/۴۷۲)

سرآستین جمال خود از بیفشانی

هزار یوسف گم‌گشته را توانی یافت

(ظهیر فاریابی، دیوان/۴۶۰)

نکته‌ی دیگر در مورد تأثیر داستان یوسف در ادبیات، درصد تلمیحات از داستان در

ادبیات است. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت برخی از شعرا از ذره ذره‌ی داستان متأثر بوده‌اند

و مواردی در آثارشان دیده می‌شود که در تمام ادبیات استثناست. مثل خاقانی:

بر صبح خُره‌گویی مصری است شناعت‌زن

کش صاع زر یوسف در بار پدید آمد

(خاقانی، دیوان/۴۹۹)

دولت بیدار رفت و پای ما در خواب

کاروان یوسف از کنعان به مصر آورد روی

ماند

که البته ممکن است منظور از کاروان یوسف کاروانی باشد که به دستور یوسف به کنعان برگشت تا یعقوب را

به مصر ببرد.

و نیز عطار که اغلب حکایات یوسف را آورده ولی تنها به عنوان فتح باب موضوعی که قصد گفتن آن را دارد و مشابهتی با ماجرای یوسف دارد و لذا چنان غرق در بحث از موضوع خود می‌شود که حکایت را نیمه‌کاره رها می‌کند (مثل حکایت صاع نهادن یوسف در بار بنیامین) که البته کیفیت این تأثیر و تنوع آن هم‌چنان که بعداً خواهیم دید متفاوت از بقیه است و صائب که درصد کاربرد تلمیحش در کل ادبیات از او چهره‌ی ممتازی ساخته است. مسأله‌ی دیگر کمیت و کیفیت تأثیر از یک بخش داستان نسبت به بخش‌های دیگر آن است. به نظر من در کل داستان بخش «پیراهن یوسف» و «گرگ یوسف» این ویژگی را دارد که چه از نظر کمی و چه کیفی بیش از سایر بخش‌ها مورد توجه شعرا بوده است برای نمونه:

ای صیقل مصر آفرینش  
و آن دیده ز تو دو یوسف خوب  
آیین‌ه‌ی یوسفان بینش  
کز یوسف دیده، چشم یعقوب  
(تحفه العراقین/۱۴۱)

و توجه به برخی قسمت‌های داستان در برخی دوره‌ها نسبت به ادوار بعد بیش‌تر است برای نمونه تا قرن ششم بازار مصر و ماجرای خریدن یوسف کمرنگ‌تر از ادوار بعد است و در مقابل (برای مثال) در شعر اهلی شیرازی از این موضوع بسیار سخن گفته شده است که دلیل آن می‌تواند تغییر اوضاع زمان او باشد چنان‌که در عصر او سیم‌اندaman جز به سیم به‌دست نمی‌آیند و این مطلب شاعر را به یاد بازار مصر و خریداری عزیز یوسف را می‌اندازد. یا این‌که در شعر شعرای دوره‌های نخست استفاده از موارد تلمیحی تقریباً مشابه است و مثلاً از داستان یوسف و زلیخا و برادران و چاه بیش‌تر در شعر استفاده می‌شود و به نکات دیگر داستان کمتر پرداخته می‌شود و هر چه جلوتر می‌رویم نکته‌های دیگر مورد استقبال شعرا قرار می‌گیرد مثلاً در مورد قحط سال در شعر موارد نادری داریم:

نعیم وصل خوش باشد ولی دائم نمی‌باشد

برای قحطِ کنعانِ جدایی ضبط خرمن کن  
(شفایی اصفهانی، دیوان/۶۸۱)

و یا صاع یوسف:

خورده به کپر کوزه‌گر آبِ صواعِ یوسفی

بوده به حیل‌ه پیل‌هور آبِ متاعِ جوهری  
(آذر بیگدلی، دیوان/۱۴۴)



و گاه این در مورد یک شاعر هم صادق است یعنی در شعر شاعری به یک موضوع بیش‌تر پرداخته می‌شود و مجال هنرنمایی او را فراهم می‌کند. برای مثال خواجوی کرمانی به عزیز شدن یوسف بسیار توجه کرده و از لفظ عزیز در اشعار خود به زیباترین شکل ممکن و به صورتی ایهام‌گونه استفاده می‌کند<sup>۱</sup>:

مصربان جان عزیز از عشق یوسف می‌دهند

وز جهالت خنده بر اشک زلیخا می‌زنند

(خواجوی کرمانی، دیوان/۵۸۳)

عیب نبود گر ترنج از دست نشناسم که نیست

در همه مصرم، کسی چون یوسف کنعان، عزیز

(همان/۴۴۷)

من و یعقوب را در هجر فرزند

(همان/۴۳۳)

چرا عمر عزیز آمد به پایان

می فروشد بجز یوسف کنعانی را

(همان/۳۷۶)

برو ای خواجه اگر زانک به صد جان عزیز

عزیز من برو از دیده‌ی زلیخا پرس

(همان/۳۷۸)

بهای یوسف کنعان اگر نمی‌دانی

گاهی از تلمیح مربوط به یک قسمت داستان در یک موضوع خاص بیش‌تر استفاده می‌شود برای مثال از موضوع به چاه انداختن یوسف و گم شدن او از چشم یعقوب در مرآئی و از ماجرای عشق زلیخا در عالم غزل و عرفان و از پیراهن یوسف در وصف طبیعت و از حسد برادران در تفاخرات شاعرانه بیش‌تر استفاده می‌شود و شاعر در ترکیباتی که ساخته این نگاه را منتقل کرده است و برای مثال تعابیر یوسف گل یا یوسف گل پیراهن، پیراهن گل، یوسف باد<sup>۲</sup> مصر چمن از این زاویه ساخته شده و به جمع ترکیبات داستانی اضافه شده است.

۱- البته این هنرنمایی در شعر سایر شعرا مثل صائب هم هست ولی درصدش به نسبت خواجو بسیار کم‌تر است.

۲- در توضیح ارتباط گل و باد با یوسف باید گفت که باد و گل پیوسته در طبیعت با هم در ارتباطند چنان‌که باد پیراهن غنچه و گل را چاک می‌زند و گرده‌افشانی می‌کند و بوی آن را می‌پراکند و حامل بوی گل است از طرفی پیراهن یوسف هم چاک می‌شود و باد پیراهن یوسف را با خود به کنعان می‌برد و حاصل بوی یوسف است چون پیراهن را با خود دارد لذا تعبیر یوسف گل از این‌جا به کار برده می‌شود.

مطلب پایانی این که از اولین دوره‌ی شعر فارسی یعنی سبک خراسانی تا امروز چندین منظومه‌ی یوسف و زلیخا<sup>۱</sup> سروده شده که همه نشان از تأثیر عمیق داستان در ادبیات و بین مردم ما دارد.

داستان یوسف و زلیخا در میان اقوام دیگر هم مورد توجه واقع شده است و تنها در فرهنگ ایران و اسلام دست‌مایه‌ی خلق آثار ادبی نشده است. به‌ویژه در غرب از قرون وسطی به بعد الهام‌بخش شاعران و نقاشان و آهنگسازان بوده است. «یوسف از میان شخصیت‌های تورات محتملاً بیش از هر کس درام‌نویسان را به نمایش‌نامه‌نویسی برانگیخته است و در واقع صدها نمایش‌نامه که غالباً بی‌ارزش‌اند و نازل درباره‌ی یوسف و زندگانی شگرف و المناک وی به رشته‌ی تحریر درآمده است. از کهن‌ترین و ممتازترین سروده‌ها در این زمینه منظومه‌ی یوسف، سروده‌ی شاعری مغربی مور (Maure) اهل ایالت آراگون اسپانیا در قرن ۱۳ یا ۱۴ میلادی است به زبان کمابیش سره‌ی اسپانیایی که اعراب اندلس بدان سخن می‌گفتند سروده شده ولی در کتابت معمولاً آن را به خط عربی می‌نوشتند. سراینده‌ی این منظومه‌ی داستان را از روی قرآن و نه بر مبنای تورات حکایت می‌کند و منظومه به بخشایش یوسف برادران را و رفتن یعقوب و خاندانش به مصر نزد یوسف به درخواست صدیق پایان می‌گیرد. و دو دیگر منظومه‌ی دراماتیک یوسف و برادرانش سروده‌ی چارلز ج. ولز متوفی در ۱۸۷۹. از جمله آثار موسیقایی شایان اعتنا درین باره هم یکی اوراتوریوی گئورک فریدریش هندل به‌نام یوسف و برادرانش در مصر است (۱۷۴۳) که در آن شخصیت یوسف از شخصیت برادرش شمعون کم‌ترکشش دارد ولی در صحنه‌ی بازشناسی برادران، یوسف به طرزی گیرا توصیف شده است. دیگر لال بازی (پاتومیم) افسانه‌ی یوسف اوپوس ۶۳ ساخته‌ی ریچارد اشتراوس (۱۹۴۹ - ۱۸۶۴) و رمان معروف توماس مان به‌نام یوسف و برادرانش که اساس دوره‌ی چهار اپرای اورتاریوی آهنگساز سوئدی روزنبرگ (۱۹۴۹) بوده است. (درد عشق زلیخا/۹-۸).

۱- قدیمی‌ترین آن‌را به فردوسی منسوب کرده‌اند و آخرینش را از رفعت سمنانی می‌دانند که شرح و معرفی آن‌ها در تذکره‌ها آمده است و حتی تعداد زیادی منظومه‌ی یوسف و زلیخا نیز به ترکی سروده شده که دکتر خیامپور در کتاب یوسف و زلیخای خود به آن‌ها اشاره کرده است.

## نتیجه

بخش عظیمی از زیبایی و غنای ادبیات ما حاصل تأثیرپذیری از داستان پیامبران (خاصه در این جا داستان یوسف) است و پرداختن به این موضوع (انواع این اثرگذاری) برخی از مشکلات متون ادبی را که حاصل این تلمیحات است از میان برمی‌دارد.

## منابع

- ۱- آذر بیگدلی. لطفعلی بیگ، *دیوان*، به کوشش سید حسن سادات ناصری، غلامحسین بیگدلی، چاپخانه‌ی علمی (جاویدان)، ۱۳۶۶.
- ۲- ابن یمین، *دیوان*، به کوشش حسینعلی باستانی راد، نشر سنایی، چ ۲، ۱۳۶۳.
- ۳- انوری، *دیوان*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، نشر سنایی، چ ۴، بی‌تا.
- ۴- اهلی شیرازی، *کلیات اشعار*، تصحیح حامد ربانی، نشر سنایی، ۱۳۴۴.
- ۵- بابا فغانی، *دیوان*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، نشر اقبال، چ ۳، ۱۳۶۲.
- ۶- جامی، عبدالرحمن بن احمد، *هفت اورنگ (یوسف و زلیخا)*، تصحیح اعلاخان افصحزاد و حسین احمد تربیت، نشر مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸.
- ۷- حائری، هادی، *عارف قزوینی شاعر ملی ایران*، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴.
- ۸- خاقانی شروانی، *تحفه العراقرین*، به اهتمام یحیی قریب، انتشارات امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۵۷.
- ۹- \_\_\_\_\_، *دیوان*، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زواره، چ ۵، ۱۳۷۴.
- ۱۰- خواجوی کرمانی، *دیوان*، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات پازنگ و مرکز کرمان‌شناسی، چ ۳، ۱۳۷۴.
- ۱۱- ستاری، جلال، *درد عشق زلیخا*، (یا تلخیص) انتشارات طوس، ۱۳۷۳.
- ۱۲- سراج‌الدین خراسانی، *دیوان*، به اهتمام نذیر احمد، نشر دانشگاه اسلامی علیگر هند، چ ۱، ۱۳۵۲.
- ۱۳- سروش اصفهانی، *دیوان*، به اهتمام حسین کی‌استوان، ۱۳۲۹.
- ۱۴- سعدی، *کلیات*، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چ ۱۱، ۱۳۷۹.
- ۱۵- سنایی غزنوی. *حدیقه الحقیقه*، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۴، ۱۳۷۴.
- ۱۶- شفاپی اصفهانی، *دیوان*، به تصحیح لطفعلی بنان، نشر اداره‌ی ارشاد آذربایجان شرقی، ۱۳۶۲.
- ۱۷- صائب تبریزی، *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۷۵.
- ۱۸- ظهیر فاریابی، *دیوان*، تصحیح تقی بینش، نشر کتاب‌فروشی باستان (مشهد)، ۱۳۳۷.
- ۱۹- عثمان مختاری، *دیوان*، (شهریارنامه) به کوشش جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
- ۲۰- عطار نیشابوری، فریدالدین، *دیوان*، به کوشش سعید نفیسی، نشر کتابخانه‌ی سنایی، چ ۵، ۱۳۷۰.

- ۲۱- فروغی یسّامی، *دیوان*، نشر هما، بی تا.
- ۲۲- ناصر خسرو، *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۳- نظامی گنجوی، *خسرو و شیرین*، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات علمی، ۱۳۱۷.
- ۲۴- \_\_\_\_\_، *لیلی و مجنون*، به کوشش وحید دستگردی، نشر علمی، ۱۳۱۷.
- ۲۵- \_\_\_\_\_، *مخزن الاسرار*، به کوشش وحید دستگردی، نشر علمی، ۱۳۱۷.
- ۲۶- وحشی بافقی، *دیوان*، به کوشش م. درویش، انتشارات جاویدان، ج ۲، ۱۳۶۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی